

مبارزه ی فرهنگی و طبقاتی در مرحله ی ملی- دمکراتیک انقلاب ایران نگاهی به ظاهر و مضمون رساله ی فروغ اسدپور

مقاله ی شماره ۷۳ / ۱۳۹۷

۲۳ اسفند ۱۳۹۷ ۱۴ مارس ۲۰۱۹

بانو رفیق فروغ اسدپور خود را
یک «مارکسیست» اعلام
می کند. این رفیق در آغاز
رساله ای مدعی است که احسان طبری مارکسیسم
را درک نکرده است و «حتی
در بعضی موارد، درک تا مغز استخوان،
ناصادقی را از مارکسیسم به نمایش می
گذارد».

نگارنده که یک توده ای است،
مایل است در سطور زیر نگاهی به ظاهر و
مضمون رساله ی رفیق اسدپور بیاندازم.
زیرا رفیق اسدپور در صفحه ی ۱۳
رساله ی خود مورد تأیید قرار می دهد که
«موضوع نمود و ظاهر، و
تفاوت آن با ذات و باطن، موضوع جالبی است».
این حکم دیالکتیک ماتریالیستی
در ارتباط با رساله ی رفیق گرامی اسدپور
نیز صدق می کند.

اسلوب بررسیِ معیوب

با نو
رفیق فروغ اسدپور در رساله ای با عنوان
''چرا
چپ،
۱۷ اسفند ۵۷ زنان را در خیابان تنها
گذاشت''،
به بررسی پراهمیتی برای نبرد امروز مردم
میهن ما پرداخته است که باید آن را ارج
نهاد (اخبار
روز ۱۵ اسفند، ۶ مارس ۲۰۱۹).
رفیق
اسدپور در جستجوی عللی است که می‌توان
آنها
را
برای
ایجاد
شدن
شرایطی
مسئول
دانست
که به تداوم سلطه‌ی ارتجاع مذهبی در ایران
انجامیده است.
او
با طرح این پرسش که «زنان
کجای تاریخ کتبی و شفاهی ما جا دارند؟»،
سویه‌ی بس پراهمیتِ
ضرورتِ
شناخت
شرایط هستی‌زن ایرانی
را
برای ''چپ'' ایران مطرح می‌سازد (ص
۲، از این به بعد تنها شماره‌ی ص چاپ پانزده
صفحه‌ای
رساله ذکر می‌شود).

بی
تردید
بحث
درباره ی مضمون تساوی حقوق زن و
سازماندهی
مبارزه برای
آزادی
زن در شرایط کنونی ایران
وظیفه ی خطیری
را
در مبارزات کنونی مردم
میهن ما تشکیل می دهد.
امری
که به نوبه ی خود می توان و باید آن را
تکانه ی مهمی در پیشبرد نبرد طبقاتی کنونی
در ایران دانست.

تأکید
شود که مبارزه ی طبقاتی و فرهنگی علیه
سلطه ی مذهب ارتجاعی حاکم به منظور احقاق
حقوق
انسانی و مدنی زن که محروم ترین لایه
زحمتکش میهن ما نیز است،
سویه ی پراهمیتی را در نبرد طبقاتی کنونی
در ایران تشکیل می دهد.
از
این رو باید مورد تأیید قرار داد که رفیق
اسدپور با انتشار رساله ی خود مساله ی
پراهمیتی
را برای دوران کنونی طرح نموده است که در
آن، شناخت
پیوند دیالکتیکی میان مبارزه فرهنگی و
طبقاتی در جامعه طبقاتی ایران برای
ژرفش نبرد علیه دیکتاتوری و احقاق
حقوق زنان انکارناپذیر است.

رفیق
گرامی اسدیپور
مایل است در
رساله ی خود
کمبودها و علل کمبودها
و نارسایی‌ها را در این نبردِ چپ
در گذشته نشان دهد.
خواستی
که به طور منطقی همراه است با طرح
راهکار عملی مورد نظر نظریه
پرداز برای طیف چپ ایران.
ولی
متأسفانه
سفره ی مقاله از طرح چنین برنامه‌ای بکلی
خالی است.
در
پانزده صفحه رساله چنین بحث مضمونی
اصلاً مطرح نمی‌شود.

مبارزه ی فرهنگی و طبقاتی

به
نظر می‌رسد، علت این تهی بودن سفره انتقاد،
ناروشنی درباره ی مبارزه فرهنگی در جامعه
و ارتباط آن با مبارزه ی طبقاتی باشد.
در
این زمینه نیز رساله نکته‌ای را مطرح نمی
سازد.
ولی
تنها با پر بودن سفره،
به سخنی دیگر با
ارایه راهکاری مشخص، انتقاد
به سطح انتقاد دیالکتیکی فرامی‌روید.
رفیق

اسدیپور گرامی که خود را یک مارکسیست اعلام
می‌کند که
«مارکس
را خوانده است»
(۱)،
نمی‌تواند قانون دیالکتیکی 'نفی در
نفی' را نشاناسد.
تنها
پایبندی به اسلوب دیالکتیکی انتقاد است
که انتقاد را
از «سوزن
دوزی بی انتها»
(اط)
فرا تر
ارتقا می‌دهد
و می‌تواند کمک باشد برای چپ ایران در
نبرد روز خود علیه سلطه
ی اندیشه ی مذهبی حاکم.

می‌دانیم
که مبارزه ی فرهنگی،
مبارزه‌ای روشنگرانه-
ترویجی
است در جامعه علیه برداشتها و سنت و آداب
و رسومی که به «کاتگوری»
های
مورد پذیرش توده ها تبدیل شده‌است
(مارکس).
این
کاتگوری ها پیامد و ثمره ی سلطه ی ایدئولوژی
حاکمان است
که به ایدئولوژی حاکم بدل شده است.
ایدئولوژی
حاکم
طبقات حاکم، در خدمت حفظ شرایط صورتبندی
اقتصادی-

اجتماعی
حاکم قرار دارد.
لذا
مبارزه ی فرهنگی، آن طور که مارکس می گوید،
مبارزه ای
است برای «نشان
دادن ریشه های زمینی»
تصوراتی
که طبقات حاکم به آن «لباس
آسمانی»
پوشانده
اند
و در طول زمان به برداشتهای سنتی، آداب
و رسوم و غیره بدل شده و
مورد پذیرش توده ها قرار گرفته
است.
رفیق
اسدپور سهل انگارانه و تقلیل گرایانه،
نبرد بغرنج فرهنگی-
طبقاتی
مورد نظر مارکس را «نبردهای
ضد هژمونیک با مذهبی ها»
می نامد
(۲).

بدون
تردید، مبارزه علیه «هژمونی
مذهب»
تنها
به معنای روشن ساختن ریشه
ی تاریخی ایجاد شدن و ضرورت ایجاد شدن
اندیشه مذهبی در برابر برداشتهای میستیک،
جادویی و عرفانی انسان در دوران گذار از
جامعه ی کمونیستی کهن به نظام برده داری
است
که قریب به چهارهزار سال به طول انجامید.

این
مبارزه ی روشنگرانه امروز
با
وظیفه ی انتقال آگاهی درباره ی راهکار
«زمینی»

به
توده ها برای برپایی آن
شرایط آرمانی روبروست که باید جایگزین
باورهای «آسمانی»
گردد،
که در لباس باورهای مذهبی به «کاتگوری»های
پذیرفته شده در آمده است که به نوبه خود،
به ابزار برقراری و حفظ هژمونی طبقات حاکم
در جامعه ی طبقاتی بدل
گشته .

«هژمونی
مذهب»
در
روند برپایی صورتبندی اقتصادی-
اجتماعی
برده داری حاکم شد
که در دوران سنگ نو تحقق یافت که دوازده
هزار سال پیش آغاز شد.
با
ایجاد شدن اولین نظام برده دارانه در
منطقه
ی بین النهرین
توسط سومری ها ، ایدئولوژی مذهبی به مثابه
ی ابزار برقراری سلطه ی نظام
مردسالار
برده
داری
پا گرفت .
ایدئولوژی
مذهبی

چند خدایی و دیرتر تک خدایی از این رو
ایدئولوژی
زن ستیزانه
در همه ی مذهب ها است، زیرا برقراری نظام
برده داری تنها با اجرای یک ضد انقلاب
علیه موقعیت اقتصادی زن در تولید کشاورزی
ممکن می بود.

زن
با «انقلاب
کشاورزی»
در
همین منطقه ی بین
النهرین
در دوران مدرسالاری در جامعه کهن
کمونیستی، در
کنار موقعیت معنوی خود به
عنوان ''مادر''
در
مرکز
ثقل خانواده،
از موقعیت اقتصادی برجسته ای نیز
در
بازتولید هستی مادی
خانوار
برخوردار شده بود.
با
ایجاد شدن فرهنگ
شخم زدن
زمین، به ویژه پس از اهلی کردن گاو توسط
مرد، به
سخنی دیگر، با رشد نیروهای مولده،
شرایط مادی-
زیربنایی
سلطه
ی حاکمیت مردسالارانه در جامعه بدوی ایجاد

گشت.

بدین

ترتیب ضرورت

پدیدار شدن ایدئولوژی متناسب با زیربنای
مادی جدید ایجاد
شد.

مذهب

شکل بروز

ایدئولوژی جامعه

ی برده‌داری است که به گفته مارکس-
انگلس

«زن»

را به اولین برده در تاریخ»

بدل

ساخت.

گذار

چهارهزار ساله ی از مادر سالاری به
پدرسالاری در تاریخ، صلح آمیز تحقق نیافت.
همان‌طور

که از اشعار همر نیز برمی آید، خدای مرد،
نبیره خدای اولیه که زن بود، مادر بزرگ
خود را به وضع سبعا نه ای نابود ساخت.

با نو

سهیلا وحدتی در مقاله ی ''حقوق و مجازات
زنان در قانون آشور میانه''، همان‌قدر
موضع ضد زن ستیز

ایدئولوژی نظام برده‌داری را

در

گذشته نشان می‌دهد که خبر دو روز پیش که
مردان مذهبی اسرائیلی در اورشلیم مانع
دعاخوانی زنان در کنار دیوار مقدس شدند،

و

یا مخالفت کلیسای کاتولیک در به رسمیت
شناختن آخوند زن،

سرشت زن ستیزانه مذهب را در دوران

«لیبرالیسم»

حاکم

بر نظام سرمایه داری

نشان می‌دهد.

در

قانون آشور که در کتیبه های کشف شده نگاشته

شده است و بانو وحیدی آن را به فارسی

برگردانده، بریدن گوش و دماغ و نک پستان

زن توسط مرد و شوهر مجاز شناخته

می

شود.

در

ایران امروز

موضع ضد زن

مذهب

دوران قبیله‌ای و برده‌داری در

هزار و چهارصد

سال پیش،

از جمله در این پدیده قابل شناخت می‌گردد

که

با حکم مذهبی،

بیست و یک سال زندان برای زن جوانی که

روسی اجباری را از سر برداشته

صادر می‌شود.

شرایط

عتیقه‌ای که برای باورمندان به سنت‌های

مذهبی،

به سطح «کاتگوری»

قابل

پذیرش اجتماعی

بدل

شده است.

سلطه

ی دیکتاتوری مذهبی ولایی «سایه

خدا بر روی زمین»

به
مردم میهن
ما
با
فشار
سلطه‌ی ایدئولوژی شرایط عتیقه‌ای قبیله‌ای
و
برده‌داری
تحمیل می
شود.
پشت
خونین کارگر خواستار دریافت دستمزد عقب
افتاده و پشت
زندانی سیاسی زیر ضربه‌های تازیانه که
واقعیت
روزانه را در ایران تشکیل می‌دهد،
با «حکم
مذهب»
زن
ستیز و
ضد انسانی
حاکم عملی
می‌گردد.
این
نمونه‌ها،
رابطه میان دو سوی
زن و انسان ستیزی
حکم مذهبی را در
ایرانِ جمهوری اسلامی
قابل شناخت می‌سازد که
برخی‌ها آن را به «اسلام
عزیز»
نسبت
می‌دهند.

این رو مبارزه ی فرهنگی برای شناختن این روابط، مبارزه‌ای عاجل و ضروری است و چه ایران باید برای آن برنامه‌ای منسجم و علمی داشته باشد.

باید

طیف مبارزه ی فرهنگی و طبقاتی فمینیستی را در شرایط مشخص کنونی در ایران شناخت و بر پایه آن برای مبارزه ی فرهنگی برنامه‌ریزی نمود.

دیالکتیک

رابطه و پیوند مبارزه ی فرهنگی و طبقاتی امروز در ایران از چنین ریشه ی ماتریالیسم تاریخی از هستی-جامعه ی طبقاتی سیرآب می شود.

تنها

با شناخت دقیق آن توسط چه و داشتن راهکاری مشخص برای شرایط حاکم در ایران به منظور عمل به این وظیفه روز،

که رفیق اسدپور به درستی بر ضرورت آن پای می فشارد، موفقیت در این زمینه ممکن خواهد شد.

وظیفه

ی روز چه ایران برای روشنگری درباره ی سنت و باورهای مذهب حاکم که مضمون نبرد فرهنگی چه را تشکیل می دهد، تنها آن هنگام به وظیفه‌ای مارکسیستی بدل می‌گردد و ارتقا می‌یابد که رفیق اسدپور می طلبد، هنگامی که ریشه ی رابطه میان شکل حاکمیت ارتجاعی-

مذهبی
و نیاز آن را به «سایه
خدا بر روی زمین»
برای
توده های مردم ایران روشن شود.

هنگامی
که رابطه
ی شکل دیکتاتوری حاکمیت مذهبی
و شرایط «زمینی»
حاکمیت
نظام سرمایه داری وابسته به اقتصاد جهانی
امپریالیستی در
ایران جمهوری اسلامی
برای توده های مردم و در مرکز آن زحمتکشان
یدی و فکری روشن
گردد که زنان در آن محروم ترین لایه ی زیر
فشار را تشکیل می دهند.
در
این نبرد می توان
و باید از «آزادی
های بورژوازی و لیبرالی»
بهره
گرفت.
از
این روست که حزب توده ایران پیگیرترین
مدافع آزادی و دمکراسی در ایران بوده و
است.

اسلوب
بررسی

موضع
انتقادی من در ابراز نظر به رساله ی رفیق

اسدیپور در اخبارروز که
همانجا و در صفحه ی توده‌ای ها انعکاس
یافت،

نبود ارایه اسلوب تعریف شده ی «چالاک
و هشیار»
(۷)

مارکسیستی
برای شناخت
و درک

تلفیق

مبارزه ی فرهنگی و طبقاتی در ایران در
رساله است

که امیدوارم

توسط رفیق

اسدیپور

جبران شود.

کمبودی

که با فقدان ارایه تعریف علمی از

دیدگاه مارکس

برای این

نبرد آغاز می گردد.

رفیق

اسدیپور می‌کوشد این کمبود عمده را در

رساله خود از این طریق به اصطلاح جبران

کند،

که با طرح شلوغ نظرات

نظریه پردازان دیگر، راهی بگشاید

برای دفاع ضمنی

و خجولانه

از مواضع

«دمکراسی

بورژوازی و لیبرالی»

(۱۱)

که

ارتباط مضمونی با موضع طرح شده در رساله

توسط نظریه پرداز ندارد.

کوشش

برای تبدیل مارکس به مدافع دمکراسی
بورژوایی، کوششی یک سویه، غیرتاریخی و
غیردیالکتیکی است.

آن

طور که رفیق اسدپور می گوید، «درک
تا مغز استخوان ناصادقی را از مارکسیسم
به نمایش می گذارد...»
(۱).

به

این نکته پرداخته خواهد شد.

نبود

تعریف مارکسیستی برای بررسی مورد نظر
رساله در آغاز سخن،
دست هر روشن فکر «چالاک
و هشیار»

را

می گشاید با

جمع آوری برخی 'سیتات' ها خواسته
و یا ناخواسته به

تار کردن آب

بپردازد،

تا به کمک آن،

نظر

مورد دلخواه خود را طرح و آن

را حتی برای

برخی اندیشه های انتقادی نیز قابل پذیرش
بنماید.

این

شیوه

ولی با این خطر نیز همراه است که نظراتی
که

در لفافه ی واژه ها و پرداخت ها بسته

بندی شده رایج می

شود،

در

بررسی متمرکز و علمی به
آسانی به عنوان برداشت های،
نادرست در

معرض

دید و اندیشه قرار گیرد.

چنین

سرنوشت می تواند

به عنوان «درک

تا مغز استخوان ناصادقی ..»

به

نمایش گذاشته شود و یا به عنوان موضعی ضد
کمونیستی و توده‌ای ستیزانه برداشت شود.

در

این سطور بنا ندارم برخوردهای ناروا به
زنده یاد احسان طبری و نظرات او را نشان
دهم.

آن

را به فرصتی دیگر می گذارم.

ولی

یک

نکته

را

در رساله باید همین جا طرح

نمود که

در ارتباط با وظیفه نگارش کنونی قرار
دارد.

این

نکته تفاوت میان «نمود

و ظاهر»

است

که

رفیق فروغ اسدپور آن

را

در رساله ی خود مطرح ساخته است تا
«ذات

و باطن»

(۱۳)

نظر

خود را در پشت

آن قرار دهد.

«این

عمده کردن جهت غیرعمده حادثه و در پرده

گذاشتن ماهیت آن به حساب نموده‌ها

و ظواهر است.»

(احسان

طبری، به نقل از ص ۱۳ رساله ی اسدپور).

این

نکته

از وزنی بالا برای درک نبرد طبقاتی کنونی

در ایران برخوردار است.

موضع

پوزیتویستی در تأیید مرحله ی انقلاب

''بورژوا-

دمکراتیک''

در رساله

در لابلای گفته‌ها علیه این و آن نظر و

این یا آن نظریه پرداز، دو موضع شایسته ی

دقت مطرح می شود.

یکی

مخالفت با مرحله ی ملی-

دمکراتیک

انقلاب ایران است؛

دیگری،
توصیه برای توجه به «دمکراسی
و آزادی‌های سیاسی لیبرالی ..
[و]
دمکراسی
پارلمانی»
توسط
چپ است
(۱۱).

نظریه
پرداز در لفافه‌ی توضیح مواضع دیالکتیکی
مارکس در ارتباط با
روند ترقی اجتماعی
در بحث با «روبرت
اوئن»،
توصیه‌ی خود را در
دفاع از «آزادی
های بورژوازی و دمکراسی لیبرالی»
به
اصطلاح مستدل می‌سازد.
اسدپور
که مخالف نتیجه‌گیری «خاص» و «مشخص»
برای پدیده روز بر پایه‌ی استدلال نهفته
در «عام» است و «توده
ای‌ها»
را
مورد انتقاد قرار می‌دهد که گویا دچار
آن هستند (۱۲)،
می‌کوشد از بحث جدا شده از متن تاریخی
میان مارکس و اوئن، برای شرایط مشخص نبرد
امروز ایران به نتیجه‌گیری پردازد.
شیوه
ی نتیجه‌گیری
از عام برای توضیح «خاص»، بدون تکمیل
شدن بلافاصله آن با شیوه‌ی بررسی شرایط

مشخص ''خاص'' و انطباق آن با اصل بیان شده
در ''عام''، شیوه ای
موفق و علمی نیست.

به
کار گیری دو شیوه ی
استنتاجی و قیاسی (این دوکتیو
و ددوکتیو)
لازم
و ملزوم یک دیگرند.

به
سخنی دیگر، هنگامی که نیاز به
بهره گرفتن از
دو اسلوب پیش گفته در استدلالی مبتنی بر
برداشت دیالکتیک ماتریالیستی برای
مستدل ساختن ترح شده
وجود دارد، تنها آن هنگام استدلال به سطح
ارزیابی مارکسیستی فرامی روید، که درستی
ارزیابی با نشان دادن نتیجه مشترک در هر
دو اسلوب ممکن باشد.

عامیت
اصولی اهمیت «دمکراسی
بورژوازی و لیبرالی»

در
شرایط مشخص تاریخ گذشته و شرایط کنونی در
ایران آن هنگام به اثبات می رسد، که بررسی
شرایط مشخص حاکم بر ایران در گذشته
و حال، اصلاً

امکان برقراری «دمکراسی
بورژوازی و لیبرالی»
را

به اثبات برساند.

چنین
استدلالی را رفیق اسدیپور ارایه نموده
و مدیون به خواننده باقی می ماند.

بدون
چنین بررسی مشخص که شیوه ی کارکرد حزب
توده ایران و
همه ی «توده
ای ها»
است
و
باید باشد
که زنده یاد احسان طبری استاد و آموزگار
بی تردید توده‌ای
ها و چپ ایران،
آن را در آثارش می آموزاند،
بررسی
به سطح بررسی مارکسیستی-
توده‌ای
ارتقا نمی یابد.

به
سخنی دیگر و به منظور بررسی مبتنی بر
دیالکتیکِ ماتریالیستی مورد نظر بانیان
سوسیالیسم علمی، باید هر نظریه پردازی
تذ
خود را با
صراحت
مطرح ساخته، تعریف علمی آن را بیان نموده
و درستی آن را
مستدل سازد.
این
است شیوه و اسلوب کارکرد مارکسیستی در
نظریه پردازی.
رفیق
اسدیور نه تنها در بخش توضیح مبارزه فرهنگی
علیه
مواضع مذهب حاکم
به چنین شیوه ای پایبند نیست، بلکه در
ارتباط با طرح

و دفاع از «دمکراسی
بورژوازی و لیبرالی [و]
دمکراسی
پارلمانی»
که
در لفافه‌ی
طرح نظر و
هنگام انتقاد به دیگران، آن را
به صحنه بحث می‌اندازد
نیز، همین
ضعف اصولی را در نظریه پردازی به نمایش
می‌گذارد.

روح
بحث مارکس با اوئن برمی‌گردد به نگرش
دیالکتیک ماتریالیستی به پدیده‌ی روند
پرتضاد و
پرتضاریس
رشد جامعه‌ی سرمایه داری،
انتقال
آن به ایران امروز و نتیجه‌گیری از آن
درباره
ی سیاست اعلام شده حزب توده ایران، اسلوبی
معیوب و غیردیالکتیکی است.
چنین
انتقاد به
تعریف
حزب توده ایران
از مرحله ملی-
دمکراتیک
انقلاب معسوب
و
نادرست
است.
حتی
به مثابه یک

''تز کمکی نحیف'' قادر
به اثبات گویا نادرستی بینش استراتژیک
حزب توده ایران از این مرحله ی رشد جامعه
ی ایرانی نیست.

به
سختی بتوان آن را «چالاک
و هوشیار»
(۷)
ارزیابی
نمود.

چنین
اسلوبی، اسلوب اسکولاستیکی
از نوع اسلوب کلیسای کاتولیک است.
زیرا

روح بررسی مارکس از «دمکراسی
و آزادی‌های سیاسی لیبرالی ..
[و]

دمکراسی
پارلمانی»
که
بحثی «عام»

در
گفت و شنفت با اوئن
است، قابل انطباق به شرایط «خاص»

کنونی
در ایران در سال‌های پیش و از جمله در
دوران پس از پیروزی انقلاب بهمن نیست.

شرایط
حاکم

بر ایران را
باید به طور مشخص مورد بررسی قرار داد و
از آن به نتیجه‌گیری پرداخت.

جا اشاره شود که شیوه ی نقل مطلب از
نوشته های طبری همه
جا بدون ذکر صفحه انجام می شود.

این

شیوه با این خطر روبروست که فرد نقل کننده،
روح و مضمون اصلی بحث را منتقل نسازد.

این

شیوه را کلیسای کاتولیک در دوران اوج
اسلوب اسکولاستیکی برای محکوم کردن انسان
ها در دادگاه های انگیزسیون به کار گرفته
است.

برای

نمونه در فیلمی درباره ی شرایط در اسپانیا
در دوران انقلاب کبیر فرانسه،
نشان داده شد که کلیسای کاتولیک

از

تأیید فرد در این باره که در مهمانی مشخصی
گوشت خوک نخورده است، او را به یهودی بودن
متهم می کند و برای اثبات این اتهام مورد
شکنجه قرار می دهد.

اسدپور

در توضیح ضرورت توجه به آزادی های سیاسی
لیبرالی و دمکراسی پارلمانی و اثبات درستی
نظر خود به استدلال مثبت از
تذکره طرح شده توسط خود
نمی پردازد.

درستی

تذکره خود را،

همانند ماموران انگیزسیون
به ثبوت نمی رساند.

بلکه،

همانطور که اشاره شد، بی توجهی همه ی
نظریه پردازان گذشته را به

«مدرنیته»،

دلیل

درستی نظر خود اعلام می کند.

او
علت علّی پدیدار شدن وضع کنونی، یعنی
وضع ناشی از سلطه ی دیکتاتوری مذهبی را
یک به یک
ناشی از اشتباه شخصیت‌های برشمرده شده
و به ویژه حزب توده ایران قلمداد می سازد!
او
به اثبات نمی‌رساند که حزب توده ایران
بایستی در شرایط مشخص حاکم در ۱۷ اسفند
۵۷ چه می‌کرده است تا انقلاب به شکست
کشانده نشود؟

مطلق
نمودن دفاع از حقوق زنان به مثابه مبارزه
برای ژرفش انقلاب سیاسی به انقلاب اقتصادی
در ایران در آن روزها، درغلطیدن در سطح
است.
مطلق
نمودن «نمود
و ظاهر»
است.
بی
توجهی مجرمانه است به «ذات
و باطن»
روند
در جریان در ایران در آن دوران.

انقلاب
بزرگ بهمن ۵۷ مردم میهن ما تنها آن هنگام
می‌توانست دوام بیاورد و به پیروزی دست
یابد و حقوق زنان را به واقعیت قانونی و
فرهنگی در ایران بدل سازد،

هنگامی که شرایط ایجاد شده برای تعمیق
تغییرات اصلاحی در ایران می
توانست

برپایه ی تداوم یا بد،
برای

دسترسی به این هدف، برپایی جبهه متحد خلق
که در آن طبقه کارگر نیز سهم محقانه ای در
هژمونی می داشت، ضروری
بود.

پیش

شرط برپا

شدن جبهه متحد خلق،

ازجمله

و لااقل

برقراری اتحاد عمل و یا بهتر وحدت چپ در
ایران بود که حزب توده ایران و سازمان
فداییان خلق دنبال می کردند.

مبارزه

ی عمده و کوشش عمده ی حزب توده ایران می
بایستی در سوی

کوشش برای تعمیق انقلاب سیاسی به اقتصادی-
اجتماعی

قرار می داشت و قرار داشت.

این

هدف استراتژیک حزب توده ایران، تنها سیاست
واقع بینانه و انقلابی بود که می بایستی

در شرایط نامساعد تناسب قوا در ایران به

سود رشد

ترقی خواهانه ایران،

تحقق یا بد.

تحقیقی

که نیاز به مبارزه ای همه جانبه در

جامعه

داشت با مضمونی پراگماتیک و اصلاح طلبانه.

هیچ

استراتژی و تاکتیک دیگری در این دوران وجود نداشت.

تناسب
قوای حاکم و توطئه های ارتجاع داخلی و خارجی اما
امکان تغییر تناسب قوا را به سود انقلاب ممکن نکرد.
سرگردانی
گروه های بسیاری از 'چپ' در این دوران بار منفی خود را به صحنه نبرد طبقاتی انداخت.

این
مشکلات،
اما به معنای نفی
ضرورت و
دستی مبارزه
برای دستیابی به تغییر تناسب قوا توسط
حزب توده ایران و سازمان فداییان خلق
ایران (اکثریت)
در
آن دوران نبود.

پیروزی
ارتجاع را نمیتوان به عنوان نادرستی آن
استراتژی و تاکتیک ارزیابی نمود، همانطور
که نمیتوان آن را به معنای درستی
استدلال درباره توجه به «آزادی
بورژوازی و لیبرالی»
به
مثابه دواى درد اعلام نمود.

یورش
ارتجاع خارجی و داخلی به جنبش ترقی خواهی
چپ ایران در آن سالها در تأیید درستی

سیاست استراتژیک و تاکتیکی ماست.

برای
اثبات نادرستی استراتژی و تاکتیک حزب
توده ایران در این دوران و
اثبات ضرورت
عمده کردن دفاع از «آزادی
های بورژوازی و لیبرالی»
در
شرایط آن لحظه ی تاریخی به
مثابه ی
راه نجاب انقلاب،
تنها اسلوب مارکسیستی برای بررسی انتقاد
به کارکرد انقلابی حزب توده ایران و سازمان
فداییان خلق ایران (اکثریت)
در
آن دوران است.

انتقاد
ناروای
طرح شده
توسط
رفیق فروغ اسدپور به
حزب توده ایران،
در
تاریخ نبرد طبقاتی در ایران
متأسفانه تنها نیست!
به
این نکته باید به طور مجزا پرداخت.
اما
با توجه به وظیفه ی این سطور که بحث درباره
ی اسلوب بررسی تاریخی مارکسیستی
است، طرح نکته زیر برای شناخت شرایط حاکم
بر ایران در آن دوران و اکنون ضروری است.
ضروری

است برای تعیین هویت تاریخی نبرد طبقاتی
کنونی در ایران و ارایه راهکار انقلابی
برای خروج از بحران همه ی جانبه و فزاینده
حاکم بر آن.

ضروری
است برای پاسخ به این پرسش که آیا آن دوران
و اکنون، ایران در مرحله بورژوا-
دمکراتیک
و ملی-
دمکراتیک
انقلاب قرار داست و یا دارد.

ایران
اکنون (و
در آن دوران)
باید
بتواند به استقلال واقعی اقتصادی-
سیاسی-
فرهنگی
دست یابد.
این
پیش شرط برای
پیروزی انقلاب بورژوا-
دمکراتیک
و ملی دمکراتیک یک
سان است.
در

طول لااقل صد سال اخیر، بورژوازی ایران
قادر به ایجاد پایه های مادی و معنوی
استقلال همه جانبه ی ایران نبوده است.
تجربه

ی چهل ساله در جمهوری اسلامی با نظام
سرمایه داری وابسته آن به اقتصاد جهانی
امپریالیستی، کوچکترین روزنه ای را
برای بورژوازی کنونی و حاکم برای تأمین
استقلال همه جانبه ایران نشان نمی دهد.

وضع
سلطه ی احتمالی بورژوازی سکولار نیز جز
این نخواهد بود.

هیچ
استدلال قابلی در نفی ارزیابی فوق مطرح
نشده است.

نمی‌توانند
مطرح گردد.

شرایط

کنونی در جهان، منطقه و نزد بورژوازی
ایرانی چنین ارزیابی را به عنوان ارزیابی
واقع‌بینانه به ثبوت می‌رساند.

سلطه

ی نواستعماری امپریالیسم اکنون بر ایران
برقرار است و تشدید می‌شود.

از

این رو امید پنداشت گونه که گویا
می‌توان در ایران با «آزادی

های بورژوازی و دمکراسی لیبرالی ..

دمکراسی

پارلمانی»

در

چارچوب یک انقلاب بورژوا-

دمکراتیک

به ''آزادی و عدالت اجتماعی'' دست یافت،

خیال پردازی غیرمستدل است.

موضعی

است پوزیتویستی در

خدمت حفظ شرایط

ادامه

حیات نظام سرمایه داری در

ایران

که در چنگال اقتصاد جهانی امپریالیستی

هر روز عمیق‌تر در مرداب وابستگی نواستعماری

فرومی

رود.

چپ

سرگردان در ایران این موضع را دنبال می کند، زیرا همان طور که رفیق عزیز مبشری می گوید، هنوز قادر به گذار از موضع ضد کمونیستی نبوده است.

بر

این پایه است که چپ سرگردان ایران قادر و مایل به بحث باز و شفاف و رفیقانه درباره ی مرحله انقلاب ایران نیست.

بحثی

که می توان به دستیابی به برنامه حداقل مشترک چپ بیانجامد و آن را به نیروی بدل سازد که قادر است مهر خود را بر نبرد طبقاتی جاری در ایران بزند.

بحث

جسورانه و رفیقانه درباره ی مرحله انقلاب در ایران می تواند مضاعف بر آن دورنمای استراتژیک و تاکتیکهای ضروری را برای مبارزان شفاف سازد.

حزب توده

ایران آماده برای چنین بحث رفیقانه و شفاف است.

مفهوم

صورتبندی و فرماسیون نزد مارکس

برگردیم

به اسلوب کار بررسی در رساله ی مورد بحث.

رفیق
فروغ اسدپور، می
کوشد
موضع تأیید آمیز خود را از
«دمکراسی
و آزادی‌های سیاسی لیبرالی ..
[و]
دمکراسی
پارلمانی»
در

ارتباط با شرایط پس از انقلاب بهمن ۵۷،
از این طریق مستدل سازد که از مارکس کمک
بگیرد.

چنین
شیوه ای در بحث میان مارکسیست ها متداول
و مجاز است.

به
این منظور اسدپور مفهوم
«فرماسیون»
را
به بحث وارد می‌کند

او
«انقلاب
۵۷»
را
به
درستی پیامد
مرحله ی طی نشده و
نیم بندی
ارزیابی می‌کند که در
رشد اقتصادی-
اجتماعی
ایران حاکم
است.
او

این
«وجه
ناگذار»
را
با توجه به برداشت مارکس از مقوله ی
«فرماسیون»،
«فرماسیون
اقتصادی-
سیاسی-
اجتماعی
ایران...»
(۱۳)
در
این مرحله توصیف و تعریف می کند.

باید
بیان نمود که رفیق اسدپور پیش تر توضیح
های وسیع تر و دقیق تر نیز از وضع اقتصادی-
اجتماعی-
فرهنگی
ایران ارائه کرده است و از وجود «یک
اقتصاد التقاطی»
(۳)
حاکم
بر ایران در
شب انقلاب بهمن سخن رانده است.
لذا
می توان توصیف و تعریف او را از شرایط
اقتصادی-
اجتماعی
ایران در
دوران انقلاب بهمن به عنوان «انقلاب
بهمن وجه ناگذرای فرماسیون اقتصادی-
سیاسی-
اجتماعی
ایران»

طبق

این برداشت، ایران
در شرایطی قرار دارد که در آن، آن طور که
مارکس توضیح می دهد، شکل
ناب یک صورتبندی اقتصادی-

اجتماعی

مشخص برقرار نیست.

زیربنای

حاکم رشد موفق سرمایه داری را در ایران
تأمین نکرده

است، زیرا زیر سلطه ی نفوذ نواستعماری
اقتصاد سیاسی امپریالیستی قرار دارد.

در

روبنای جامعه نیز جای آزادی‌های بورژوازی
و دمکراسی پارلمانی خالی است.

در

چنین شرایطی، به گفته ی به جای رفیق اسدپور
پیامد انقلاب بهمین آن است که «استبداد
کهن را به جامعه ی دین پوشاند و آن را
''تمامیت'' بخشید»

(همانجا).

توضیح

بیش از این در این سطور درباره نظر مارکس
درباره ی تفاوت مفهوم

دو

مقوله ی صورتبندی اقتصادی-

اجتماعی

و فرم‌اسیون که اخیراً در مقاله‌ای در
صفحه ی توده‌ای‌ها به

آن پرداخته شد، ضروری نیست.

تنها

گفته شود که برش و شکاف میان زیربنا و روبنا در هستی کل جامعه در ایران در این مرحله قابل شناخت است. ایران شرایط گذاری را می‌گذرانند. آن را می‌توان با رفیق اسدپور «وجه ناگذاری فرم‌اسیون اقتصادی-سیاسی-اجتماعی ایران» بیان نمود.

رفیق اسدپور از وضع وجود شکاف در شرایط «اقتصادی-سیاسی-اجتماعی» ایران

به این نتیجه‌گیری می‌رسد که چنانچه چپ ایران و به ویژه حزب توده ایران به جای تکیه بر ضرورت تعمیق انقلاب بهمن از مرحله سیاسی به اقتصادی جانب «دمکراسی و آزادی‌های سیاسی لیبرالی ..

[و]

دمکراسی

پارلمانی»

را

می‌گرفت، گویا

موضع مارکس را مورد تأیید قرار می‌داد و

انقلاب را نجات می‌داد.

تأییدی

که به معنای پذیرش تعریف ' ' بورژوا -
دمکراتیک ' '
از انقلاب بهمن
است.

حزب
توده ایران ولی با ارایه تعریف مرحله ی
انقلاب به عنوان ملی -
دمکراتیک
و
خواستار جهت گیری سوسیالیستی برای اقتصاد
آن،
به نظر اسدپور،
گویا از موضع مارکس عدول کرده است.

رفیق
اسدپور معتقد
است که در سال ۵۷ توجه به سرشت ملی -
دمکراتیک
انقلاب غیرمجاز
و غیرمستدل است.

این
رفیق، طرح چنین تعریف را
دلیل تنها گذاشتن جنبش زنان در سال ۵۷
توسط حزب توده ایران می
داند، و نتیجه می‌گیرد که
گناه شکست انقلاب و ایجاد

شدن

» ' ' سال

صفر ' ' برای زنان و آزادی‌های مدنی»

بر

گردن

حزب توده ایران قرار

دارد!

(۱۳)

«جای

زخم نبرد طبقاتی»

بر

بدن حزب توده ایران و توده‌ای‌ها از اتهام
های ناروا و نادرست بیش
از این‌هاست.

این

روزها که کتاب رفیق عزیز

رسول مهربان را با

عنوان گوشه‌های از تاریخ معاصر

ایران

باری دیگر مطالعه می‌کنم، بسیاری از جای

زخم‌های

نبرد طبقاتی با همه‌ی سوزشش

برایم زنده شد.

ازجمله

در ارتباط با جنبش ملی و دمکراتیک در

آذربایجان و کردستان ایران در سال ۱۳۲۴

که رفیق اسدی‌پور گرامی آن را بزرگ می‌دارد

و در ارتباط با «حق

رأی زنان»

بر

قدمت کارکرد

«حکومت

ملی فرقه‌ی دمکرات»

در

ایجاد تساوی حقوق میان زنان و مردان در

ایران می‌نویسد:

«نخستین

بار حکومت ملی فرقه‌ی دمکرات در آذربایجان

بود که به سال ۱۳۲۴ حق رأی زنان را به رسمیت

شناخت...»

. (۲)

بدین

ترتیب قابل شناخت است که سفره‌ی حزب توده

ایران، حزب طبقه ی کارگر ایران که فرقه ی
دمکرات آذربایجان و کردستان بخشهای
جدایی ناپذیر آن را تشکیل می دهد، در
مبارزه برای «دمکراسی
و آزادیهای سیاسی لیبرالی ..»
آنقدرها
هم خالی نیست که ادعا می شود.

راهکار انقلابی چیست؟

به
منظور چنین بررسی، یک بار دیگر یادآور
شود که ارزیابی
رفیق گرامی اسدپور از
راهکار ضروری،
با ابهام زیر روبروست که باید امیدوار
بود توسط او بر طرف گردد.

این
رفیق مرحله انقلاب ایران را مرحله بورژوا-
دمکراتیک
ارزیابی می کند.
ارایه
نکرده
تعریف مشخص او از مرحله انقلاب در
ایران و
دفاع بدون
استدلال
از «دمکراسی
و آزادیهای سیاسی لیبرالی ..»
[و]
دمکراسی
پارلمانی»

به
مثابه یک امر مشخص برای شرایط ایران، چنین
ادعایی را توسط
من
مستدل می سازد.
امیدوارم
که ارزیابی من نادرست است و رفیق دانشمند
در ادامه نگارش آن را تصحیح کند.

ما
اکنون با چنین موضع غیرمستدلی در نظرات
بخش
هایی
از چپ ایران روبرو هستیم.
متأسفانه
این
مبارزان
استدلالی برای ارزیابی خود و ضرورت قناعت
چپ به چنین برداشت غیرواقع بینانه از
شرایط حاکم بر ایران
ارایه نمی دهد.
نمی توانند
هم بدهد.
زیرا،
همانطور که اشاره شد،
نمی توانند مستدل سازند
که در شرایط سلطه ی اقتصاد سیاسی امپریالیسم
در خدمت سرمایه مالی خود، آیا
اصلاً امکان رشد سرمایه داری با توجه به
«دمکراسی
و آزادی های سیاسی لیبرالی ..»
در
جهان، در
ایران وجود
دارد؟
«دمکراسی

پارلمان‌ی»
در
کشورهای پیشرفته و امپریالیستی ناکارآمدی
خود را نشان داده است.
فرو
می ریزد.
آیا
دفاع از «دمکراسی
پارلمان‌ی»

در
شرایط مشخص سلطه‌ی سرمایه‌ی مالی امپریالیستی
در جهان، واقع‌بینانه است؟ یا خواستی
ارتجاعی را تشکیل می‌دهد که
در تأیید شرایط حاکم مورد نظر امپریالیسم
در جهان است؟
رشد جریان‌های فاشیست در کشورهای سرمایه
داری چنین روندی را نشان نمی‌دهد؟

نتیجه گیری

در
شرایط حاکم بر ایران، برداشت بورژوا-
دمکراتیک
از مرحله‌ی انقلاب داشتن، از این رو به
طور کلی نادرست است، زیرا سلطه‌ی مذهب
قرون وسطی و متعلق به دوران برده‌داری و
قبیله‌ای، همان‌طور که رفیق اسدپور نیز
به درستی برجسته می‌سازد، مانع اصلی
تغییرات در جامعه است.
گذار
از دیکتاتوری به مساله مبرم و حاد جامعه
ایرانی بدل شده است.
ایجاد
شرایط برای چنین گذاری نیاز به نبرد

طبقا تی-

فرهنگی

توامان دارد.

نبردی

که باید در طول آن تجهیز و سازماندهی
زحمتکشان یدی و فکری زیر شعارهای مشترک
برای گذار از دیکتاتوری عملی گردد.

نبردی

که بدون داشتن هویت و ارایه دورنمایی که
باید جایگزین شرایط کنونی گردد، نبردی
ناکارآمد خواهد بود و به گفته رفیق عزیز
ناصر زرافشان طبقات زحمتکش و محکوم را به
«دنباله

روی بورژوازی»

بدل

خواهد ساخت.

ارایه

ی چند

سطر از نوشتار بنت گیلوم که مقاله‌ای در
توصیف 'راه تساوی حقوق' زنان در جمهوری
خلق

چین در شرایط کنونی نگاشته،

شاید

برای ادامه ی بحث ما نیز سودمند باشد.

می

دانیم

که

چین

دوران انقلاب ملی-

دمکراتیک

را می‌گذرانند که حزب کمونیست

چین

آن را «سوسیالیسم

چینی»

نامیده

است.

گیلوم

ضمن آرایه آمار شرکت زنان در اقتصاد جمهوری
خلق چین، سطح برابر حقوق، امکان زنان برای
تحصیلات عالی و غیره و غیره، به قانون «یک
کودک»

که

در سال اخیر لغو شد نیز

اشاره دارد.

او

وجه مثبت این قانون را از جمله در ارتقای
موقعیت زن در خانواده چینی برجسته می
سازد.

«اکنون

تنها دختر خانواده نقش شاهزاده خانمی را
ایفا می‌سازد که پیش تر تنها برای پسر در
خانواده مرسوم بود».

خانواده

ها، از جمله دو پدر و مادر بزرگ نیز همه ی
امکان ها را برای تربیت و ترقی همه ی جانبه
ی «تنها

دختر»

به

خدمت می گیرند.

بدین

ترتیب سنت و برداشت گذشته از زن در این
کشور فرومی ریزد.

هنگامی

که از «همه

ی ما»

در

صحبت‌ها مطرح می گردد، «زنان

بخشی طبیعی و جدانا پذیر برای چینی ها»

است.

(اوتست،
جمعه ۸ مارس ۲۰۱۹).

بدین ترتیب، در جمهوری خلق چین فرهنگ نوینی در حال پاگرفتن است که با تبدیل شدن آن به «کاتگوری»های پذیرفته شده توسط توده ی مردم چین، می تواند بر پایه ی آن دفاع از نبرد طبقاتی جاری در این کشور برای استقرار سوسیالیسم و پایان بخشیدن به استثمار انسان از انسان استوارتر به پیش برده شود. راهی تاریخی و شاخص برای رشد مدنیت در این کشور و در کشورهای دیگر.

باید امیدوار بود که رفیق گرامی بانو فروغ اسدپور با جسارت «چالاک و هشیار» خود رشته ی بحث را بردارد و راه نزدیکی مواضع را نرد چپ ایران بیش تر بگشاید.

هنوز گفتنی درباره ی مضمون رساله رفیق گرامی بسیار است که به فرصتی دیگر می سپارم.